تاریخ و ترتیب حوادثِ منتهی به شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام

✍ **سیدعلی حسین‌پور** / دانش پژوه دکتری تاریخ تشیع اثنی عشری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله
sahosseinpur@yahoo.com
محمدرضا جباری / دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله jabbari38@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۳/۶/۱۹

چکیده

با رحلت غم‌بار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حوادث تلخ دیگری رخ داد که نوک اصلی پیکان این حوادث متوجه اهل‌بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. تجمع تعدادی از مهاجران و انصار در سقیفه، سرآغاز شکل‌گیری جریان انحراف مسیر خلافت بود؛ جریان اما به اینجا ختم نشد و پیامدهای آن، حتی در شکل هجوم به خانه برترین بانوی هستی و مصدومیت و سپس شهادتش بروز یافت. در فاصله اندک میان اجتماع سقیفه و شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام حوادثی رخ داده که مستقیم یا غیرمستقیم با شهادت آن حضرت مرتبط است. تاکنون پژوهش‌های متعددی در خصوص رخداد سقیفه و پیامدهای آن به نگارش درآمده، اما در این خصوص، که تاریخ و ترتیب حوادثی که منتهی به شهادت صدیقه طاهره علیهاالسلام شد، چگونه بود، اثری درخور توجه به چشم نمی‌خورد. با توجه به اینکه گزارش‌های تاریخی نیز معمولا به تاریخ دقیق حوادث یادشده نپرداخته، در این نوشتار تلاش شده است با بررسی مجموعه شواهد و قراین تاریخی ـ روایی موجود، به تصویری دقیق و نزدیک به واقع در این‌باره دست یابیم.

کلیدواژه‌ها: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام، خلفا، غصب، فدک، اسامه.

مقدمه

امروزه تصور رایج در محافل شیعه آن است که حوادث منتهی به شهادت حضرت فاطمه علیها السلام همچون هجوم به خانهٔ آن حضرت و آتش زدن درِ خانهٔ ایشان و مصدومیتش تنها سه روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داده و بر این اساس، مدت مصدومیت تا شهادت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را قریب ۷۲ یا ۹۲ روز می‌دانند.

چنین ترتیبی دارای اشکالات متعدد است. برای نمونه، می‌توان به این موارد اشاره کرد: با وجود آن‌همه مهاجر و انصار حاضر در مدینه، چرا هیچ‌یک اقدامی عملی برای بازگرداندن خلافت به امیرمومنان علیه السلام نکردند؟ چرا همگان تنها نظاره‌گر حمله به خانهٔ صدیقه طاهره علیها السلام بودند؟ آیا سکوت تمامی آنان به هنگام غصب فدک، معقول است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام همسرش را با وجود سقط جنین و ضعف جسمی ناشی از مصدومیت، برای یاری‌طلبی، شب‌های متوالی به در خانه ساکنان مدینه برد؟ با توجه به فاصلهٔ دو ماه و نیم یا سه ماه و نیم بین مضروب شدن حضرت صدیقه طاهره علیها السلام تا شهادت ایشان، آیا امکان ندارد مسئلهٔ دیگری موجب شهادت ایشان شده باشد؟

شواهد جمع‌آوری‌شده در این پژوهش، حکایت از تأخیر حوادثی دارد که امروزه به باور عمومی در جامعهٔ ما، تنها چند روز پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است. نتیجهٔ این پژوهش با صرف‌نظر از ابعاد علمی و تاریخی، تثبیتِ هرچه بیشترِ استناد شهادت حضرت زهرا علیها السلام به مصدومیتِ ناشی از هجومِ غاصبانِ خلافت به خانه آن حضرت است.

اکنون پرسش این است که تاریخ و ترتیب حوادثِ پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، که منجر به شهادت فاطمه علیها السلام شد، چگونه بوده است؟ در ادامه، با بررسی روایات و نیز شواهد تاریخی، تلاش شده است تصویری دقیق و قریب به واقع از سیر و ترتیب این حوادث ارائه شود.

روز دوشنبه

الف. رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا روز دوشنبه هنگام زوال (ظهر) (ابن‌سعد، ۱۳۷۶ق، ج۲، ص۲۷۳؛ یعقوبی، بی‌تا، ج۲، ص۱۱۳؛ نیز ر.ک. ابن‌هشام، ۱۳۵۵ق، ج٤، ص۳۰٤؛ بلاذری، ۱٤۱۷ق، ج۲، ص۲۳۲) درحالی‌که سر آن حضرت بر دامان امیرمؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام بود (ابن‌سعد، ۱۳۷٦ق، ص ۲۲٦-۲٦٤؛ مفید، ۱٤۱۳ق، ج۱، ص۱۸٦؛ ابن‌شهرآشوب، ۱۳۷٦ق، ج۱، ص۲۰۳)، چشم از جهان فرو بستند. با وجود شهرتِ

دوشنبه به‌عنوان روز رحلت رسول خداﷺ، در تاریخ رحلت آن حضرت اختلاف‌نظر وجود دارد. علمای بزرگ شیعه، همچون شیخ *مفید* و شیخ *طوسی* آن را ۲۸ صفر می‌دانند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص۱۸۹؛ طوسی، ۱۴۱۱ق، ص۷۹۰). اما *واقدی*، *ابن‌سعد*، *بلاذری*، مرحوم *کلینی*، شیخ *طوسی*- در قول دیگرش- و *خلیفةبن خیاط* تاریخ رحلت ایشان را دوازدهم ربیع‌الاول ذکر کرده‌اند (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج۳، ص۱۱۲۰؛ ابن‌سعد، ۱۳۷۶ق، ج۲، ص۲۷۲-۲۷۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج۲، ص۲۴۴؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج۱، ص۴۳۹؛ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص۲۶۶؛ ابن‌خیاط، ۱۴۱۵ق، ص۴۶). بر اساس روایت کتاب ***تاریخ اهل البیت*ؑ** به نقل از امام رضاؑ (تاریخ اهل‌بیت، ۱۴۱۰ق، ص۶۸) و نقل *اربلی* از امام باقرؑ (اربلی، بی‌تا، ج۱، ص۱۳) و نقل *طبری* از ابو مخنف (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۲، ص۴۴۲) و نقل *یعقوبی* (یعقوبی، بی‌تا، ج۲، ص۱۱۳)، تاریخ وفات رسول خداﷺ دوم ربیع‌الاول بوده و برخی از محققان معاصر همین قول را ترجیح داده‌اند (یوسفی غروی، ۱۴۱۷ق، ج۳، ص۷۰۲).

ب. غسل رسول خداﷺ و نماز بر ایشان توسط امیرالمؤمنینؑ

برخی از محققان پس از ارائهٔ احادیث متعدد در باب چگونگی و همچنین حاضران در مراسم تغسیل پیامبر، این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که پس از رحلت رسول خداﷺ حضرت علیؑ به‌تنهایی مشغول غسل ایشان شد و هیچ‌کس با ایشان (بجز در آوردن آب) در این کار مشارکت نداشت (ابن‌شهرآشوب، ۱۳۷۶ق، ج۱، ص۲۰۵؛ نیز ر.ک. مرتضی‌عاملی، ۱۴۲۶ق، ج۳۳، ص۱۷-۲۵). پس از غسل، بدن رسول خدا ﷺ را کفن کردند و امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالبؑ تنها بر بدن ایشان نماز خواندند، درحالی‌که سایر مردم مشغول به امر خلافت بودند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج۱، ص۱۹۱). با توجه به دستور رسول خداﷺ به امیرمؤمنانؑ مبنی بر رها نساختن بدن ایشان از زمان رحلت تا زمان دفن، می‌توان نتیجه گرفت که زمان غسل با فاصلهٔ اندکی پس از رحلت و به هنگام زوال بوده است.

ج. اقامهٔ نماز ظهر

معلوم نیست این نماز به امامت چه کسی برگزار شده، ولی ـ چنان‌که در ادامه خواهد آمد ـ قطعاً *ابوبکر* حضور نداشته است؛ زیرا وی آن هنگام در مدینه نبود. مولای متقیان علیؑ هم مشغول به امور رسول خداﷺ بودند، و شاید همین مسئلهٔ امامت نماز ظهر بود که موجب شد برخی به دنبال تعیین خلیفه بیفتند.

د. ورود ابوبکر به مدینه

ابوبکر همسری از زنان انصار به نام *حبیبة بنت خارجةبن زید* (ر.ک. ابن‌عبدالبر، ۱٤۱۵ق، ج٤، ص۳۹٦؛ ابن‌اثیر، ۱٤۰۹ق، ج٦، ص٦۰؛ عسقلانی، بی‌تا، ج ۸ ص ۸۰) اختیار کرده بود و اتفاقاً در آن ایام، به منزل وی رفته بود (بلاذری، ۱٤۱۷ق، ج۲،ص۲۳۲؛ ابن‌اثیر، ۱٤۰۹ق، ج٦، ص٦۰؛ عسقلانی، بی‌تا، ج۸ ص۸۰) که در منطقه‌ای خارج از محدودهٔ مرکزی مدینه به نام «سُنْح» قرار داشت. چون خبر شهادت رسول خداﷺ در مدینه شایع گشت و به گوش ابوبکر رسید، سوار بر اسبی شد و به سرعت خود را به مسجدالنبی رساند و برای اطمینان از صحت این واقعه، مستقیم به منزل *عایشه* رفت (ر.ک. ابن‌سعد، ۱۳۷٦ق، ج۲، ص۲٦۵).

ه. تشکیل اجتماع سقیفهٔ بنی‌ساعده

عصر روز دوشنبه و پس از اقامهٔ نماز ظهر، انصار در «سقیفهٔ بنی‌ساعده» اجتماع کردند و گفتند: پس از رسول خداﷺ، امر را بر عهدهٔ *سعدبن عباده* می‌گذاریم. *سعد*، رئیس قبیلهٔ خزرج، که در آن هنگام مریض بود، خطبه‌ای خواند و پسران یا پسرعموهایش آن را با صدای بلند برای دیگران تکرار می‌کردند. وی در آن خطبه، به پیشگامی انصار در پذیرش اسلام و حمایت از پیامبرﷺ اشاره نمود و افزود: خلافت حق شماست، پس آن را محکم برای خود نگاه دارید. انصار او را تأیید کردند و گفتند: اگر مهاجران نپذیرفتند و در جواب ما گفتند ما از بستگان رسول خدا هستیم، چه کنیم؟ برخی پاسخ دادند: می‌گوییم: امیری از شما و امیری از ما امور را اداره کنند و به کمتر از این هرگز راضی نخواهیم شد (همان، ص ۲۱۸).

عُوَیم‌بن ساعده، که از قبیلهٔ اوس بود، به این امر (خلافت *سعدبن عباده* که خزرجی بود) اعتراض کرد. در نتیجه، او را از سقیفه بیرون انداختند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج٦، ص۱۹).

او در راه به *مَعْن‌بن عدی بلوی*» برخورد و ماجرا را برای وی بازگو نمود. معن‌بن عدی از هم‌پیمانان قبیلهٔ اوس بود و *عُوَیم‌بن ساعده* نیز توسط پیامبر، برادر دینی *عمربن خطاب* گردیده بود (بلاذری، ۱٤۱۷ق، ج۱، ص۳۱۹؛ عسقلانی، بی‌تا، ج٤، ص٦۲۰). *ابن ابی‌الحدید* به نکته‌ای جالب توجه اشاره می‌کند: این دو از دوستان *ابوبکر* بودند و وی را دوست داشتند اما بغض و عداوت *سعدبن عباده* را در دل داشتند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج٦، ص۱۹). به همین سبب *عُوَیْم* با خلافت *سعدبن عباده* در شورا مخالفت کرد. سپس آن دو نزد عمر رفتند. *مَعْن‌بن عَدی* تمام آنچه را از *عُوَیم‌بن ساعده* شنیده بود

برای عمر تعریف کرد (یوسفی غروی، ۱٤۱۷ق، ج٤، ص۲۰). عمر با نگرانی نزد *ابوبکر* رفت وی را خبردار کرد. آنها در راه به *ابوعبیده جراح* برخوردند و هر پنج نفر با سرعت به طرف سقیفه به راه افتادند (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۳، ص۲۱۹).

در سقیفه، *ابوبکر* سخنرانی کرده و در آخر گفت: «من به خلافت عمر یا *ابوعبیده* راضی‌ام». برخی از انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما. هرگاه یکی مُرد آن دیگری امیر شود و به همین صورت، یک امیر از ما و پس از مرگش امیری از شما. *ابوبکر* این سخن را نپذیرفت و گفت: امارت از ما و وزارت از شما. *حُباب‌بن منذر*، که این سخن را شنید، برخاست و گفت: ای انصار، خلافت را از دست ندهید و به دیگران راضی نشوید؛ چون پایه‌های این حکومت را شما استوار ساختید، و اگر می‌گویید مهاجران با ما مخالفت می‌کنند حداکثر راضی شوید به اینکه امیری از ما و امیری از آنها باشد. عمر در جواب وی گفت: دو شمشیر در یک غلاف جای نمی‌گیرد. نزاع بالا گرفت و بشیربن *نعمان* از اوس، که به *سعدبن عُباده* از خزرج حسادت می‌ورزید، از روی حسادت و اینکه مبادا خلافت به *سعدبن عباده* برسد، طی سخنانی انصار را به بیعت با *ابوبکر* فراخواند. *ابوبکر* نیز از مردم خواست با عمر یا *ابوعبیده* بیعت کنند، اما آن دو نپذیرفته، *ابوبکر* را اولی به این امر دانسته، خواستار بیعت با وی شدند. در این هنگام، بشیربن *سعد* بر آنان پیشی گرفت و با *ابوبکر* بیعت کرد. به دنبال این امر، اوسیان حاضر در جلسه نیز از ترس اینکه مبادا خلافت به خزرجیان برسد با *ابوبکر* بیعت کردند (ر.ک. همان، ص ۲۱۹ـ۲۲۲).

و. بیعت گرفتن از سایران

پس از آنکه گروهی از حاضران در سقیفه با *ابوبکر* بیعت کردند، عده‌ای برای تثبیت آن به راه افتادند. *ابن ابی‌الحدید* به نقل از *بَراءبن عازِب* می‌نویسد: عده‌ای از بنی‌هاشم مشغول غسل رسول خداﷺ بودند و من از شدت غصه و ناراحتیِ مصیبت واردشده و از ترس اینکه مبادا خلافت را از دست بنی‌هاشم خارج سازند، بین این گروه و مسجد در رفت و آمد بودم. در این اثناء خبر رسید که عده‌ای در سقیفه اجتماع کرده‌اند. ناگهان عمر و *ابوبکر* غیبشان زد. سپس خبر رسید که با *ابوبکر* بیعت کرده‌اند. طولی نکشید که عمر، *ابوعبیده جراح* و عده‌ای از اهل سقیفه را به همراه *ابوبکر* دیدم که به راه افتاده‌اند و هر که را می‌بینند دستش را گرفته، به‌عنوان بیعت به دست *ابوبکر* می‌دهند، خواه راضی به چنین عملی باشد یا از آن اکراه داشته باشد. به سرعت خود را به بنی‌هاشم رساندم. آنان در را (برای غسل دادن

رسول خداﷺ) به روی خود بسته بودند. با شدت تمام در را کوبیدم و با فریادی بلند آنان را از بیعت مردم با *ابوبکر* آگاه ساختم (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج۱، ص۲۱۹).

عمر، *ابوعبیده*، *ابوبکر* و همرانشان وارد مسجدالنبی شدند، درحالی‌که عمر مرتب اطراف *ابوبکر* می‌دوید و فریاد می‌زد: مردم با *ابوبکر* بیعت کرده‌اند! (همان، ج۲، ص۵٦) سپس *ابوبکر* بر منبر رسول خداﷺ نشسته خطبه‌ای خواند (همان). *ابوذر*، که از مسئلهٔ بیعت آگاهی یافته بود، به مسجد رفت و طیّ سخنانی مردم را به اطاعت از حضرت علیؑ فراخواند (فرات کوفی، ۱٤۱۰ق، ص۸۱).

در این هنگام، قبیلهٔ «بنی‌اسلم»، از اعراب خارج مدینه (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۳، ص۲۲۲)، که برای تأمین آذوقه وارد مدینه شده بودند، با بیعت‌گیران برخورد کردند. عمر به اطلاع آنان رساند که اگر در بیعت گرفتن یاری‌شان کنند در عوض، آذوقهٔ آنان را تأمین خواهد نمود. آنان نیز پذیرفته، چوب به دست به راه افتادند. تعداد آنها به حدی زیاد بود که کوچه‌های اطراف مسجدالنبی از آنان پر گردید (همان). آنان هر که را می‌دیدند، گرفته، به زور و کشان‌کشان برای بیعت نزد *ابوبکر* می‌آوردند (مفید، ۱٤۱۳ق، ص۵۹). این روندِ بیعت‌گیری تا شب ادامه یافت و با فرارسیدن شب، آنها به منازل خود بازگشتند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج٦، ص۱۹).

شب سه‌شنبه؛ تجمع برخی از طرف‌داران اهل‌بیتؑ

همان شب تعدادی از اصحاب پیامبر برای تغییر دادن وضع به‌وجودآمده گرد هم آمدند. آنها عبارت بودند از: *بَراءبن عازب*، *مقداد*، *سلمان*، *ابوذر*، *عمار*، *حُذَیفه*، *ابوالهِیثم‌بن تیهان* و *عُبادة‌بن ثابت*. بنا به نقل *ابن ابی‌الحدید*، در آن شب، *حذیفه* از وجود دیدگاهی مبنی بر لزوم بازگرداندن مسئله خلافت به شورا در میان مهاجران خبر داد و *ابی‌بن کعب* را نیز شاهد مدعایش معرفی کرد و هنگامی که آن گروه به در خانهٔ *ابی‌بن کعب* رفتند، وی در را نگشود، اما سخن *حذیفه* را تأیید کرد (همان، ج۲، ص۵۱؛ ج۱، ص۲۲۰).

روز سه‌شنبه

الف. صبح سه‌شنبه؛ تثبیت بیعت سقیفه

صبح روز پس از رحلتِ رسول خداﷺ عمر و *ابوعبیده* جراح به *ابوبکر* برخورد کردند، درحالی‌که لباس‌هایی را دور گردنِ خود انداخته و برای فروش آنها، راهی بازار بود! آنها وی را از انجام این کار منصرف کردند و به وی گفتند: تو خلیفهٔ مسلمانان هستی. ازاین‌رو، برای وی از بیت‌المال مقرری تعیین

نمودند (ابن‌سعد، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۱۸۴ـ۱۸۵) تا وی به جای پرداختن به کسب و کار، به انجام امور مسلمانان مشغول شود! سپس عمر گفت: من منصب قضاوت را بر عهده می‌گیرم. *ابوعبیده* نیز مسئلهٔ غنایم را عهده‌دار گردید (همان). آنان پس از تقسیم این مقام‌ها در بین خود، به سمت مسجد به راه افتادند. *ابوبکر* بر منبر رسول خدا نشست و عمر به ایراد سخنرانی پرداخت و در پایان آن، از مردم خواست مجدداً با *ابوبکر* به‌عنوان خلیفهٔ مسلمانان بیعت کنند (ابن‌عبدالرزاق، بی‌تا، ج۵، ص۴۳۸). پس از اتمام بیعت، *ابوبکر* نیز سخنانی ایراد کرد. ظاهراً این دو سخنرانی و بیعتِ مجددِ مردم از صبح تا ظهر به طول انجامید؛ زیرا *ابوبکر* در پایان سخنان خود، خطاب به مردم گفت: «خداوند شما را مورد رحمت خویش قرار دهد. برخیزید و نماز خود را بخوانید» (ابن‌هشام، ۱۳۵۵ق، ج٤، ص۳۱۱؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج۲، ص٤٥٠). نکتهٔ ظریف این سخن آن است که *ابوبکر* نه‌تنها خود را امام جماعت آنان معرفی نکرد، بلکه در هیچ منبعی نیز به اقامهٔ نماز جماعت در این ایام به امامت وی اشاره نکرده است، درحالی‌که یکی از مهم‌ترین علل انتخاب *ابوبکر* به‌خلافت، در میان منابع اهل‌تسنن، ادعای امامت جماعت وی در روزهای پایانی عمر پیامبرﷺ است (مرتضی‌عاملی، ۱٤۲٦ق، ج۳۲، ص۳۰۱).

ب. عصر سه‌شنبه؛ نماز مسلمانان بر پیکر پیامبرﷺ

درحالی‌که سیره و سنت پیامبر خداﷺ اهتمام بر تشییع سریع جنازهٔ مسلمانان (نووی، بی‌تا، ج۵، ص۲۷۱؛ ابن‌قدامه، بی‌تا، ج۲، ص۲۷۱؛ ابن‌حزم، بی‌تا، ج۵، ص۱۵٤)، اصرار بر حضور و اقامهٔ نماز جماعت بر اموات و تشویق مسلمانان به حضور گسترده در این‌گونه مراسم (بکری، ۱٤۱۸ق، ج۲، ص۱۵۰) بود و حتی گاه به هنگام رفتن به جنگ، درحالی‌که سلاح برداشته و زره پوشیده بودند، رفتن را به تأخیر می‌انداختند و بر جنازه حاضر می‌شدند و بر آن نماز می‌گذاردند و سپس حرکت می‌کرند (واقدی، ۱٤۰۹ق، ج۱، ص۲۱٤)، منابع حکایت از آن دارند که عصر روز سه‌شنبه برخی از حاضران سقیفه پس از اقامهٔ نماز روزانه، برای تجهیز پیامبرﷺ به منزل ایشان روی آوردند (ابن‌هشام، ۱۳۵۵ق، ج٤، ص۳۱۲). اما به نقل شیخ *مفید* و *ابن شهرآشوب*، بسیاری از مهاجران و انصار در نماز و مراسم تدفین رسول خداﷺحضور نداشتند و دلیل آن سرگرمی آنها به انتخاب خلیفه بود (مفید، ۱٤۱۳ق، ج۱، ص۱۸۹؛ ابن‌شهرآشوب، ۱٤۱۰ق، ج۱، ص۲۹۷).

ابن ابی‌شیبه (م ۲۳۵ق) نیز به حضور نداشتن *ابوبکر* و عمر در تدفین پیامبر تصریح دارد. او به‌صورت ضمنی، به حضور نداشتن انصار نیز اشاره می‌نماید.

همچنین می‌توان نکات ذیل را که بسیاری از مورخان اشاره کرده‌اند به‌عنوان مؤید این نقل آورد:

۱. نماز بر بدن پیامبرﷺ به صورت انفرادی و بدون امام جماعت خوانده شد. در برخی منابع نیز آمده است: مردم نه به صورت یکجا، بلکه گروه گروه و دسته دسته برای اقامه نماز می‌آمدند (ابن‌هشام، ۱۳۵۵ق، ج۴، ص۳۱۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج۲، ص۲۵۱–۲۵۲). این جمله خود حاکی از پراکندگی مردم و اجتماع نداشتن آنان پس از رحلت رسول خداﷺ است. اما نکتهٔ قابل‌توجهی که در کلام *ابن‌هشام*، *یعقوبی*، *بلاذری*، *ابن‌کثیر* و دیگران آمده کلمهٔ «ارسالا» است. این کلمه از ریشهٔ «رَسْل یا رِسْل»، به‌معنای «آرام، ملایم، با تأنی و سست» است (ابن‌منظور، ۱۴۱۶ق، ج۵، ص۲۱۲؛ آذرنوش، ۱۳۷۹، ص۲۳۴). بنابراین، معنای کلام *ابن‌هشام* این می‌شود: «مردم با تأنی، فاصله و آرام آرام برای خواندن نماز، بر بدن پیامبر حاضر می‌شدند». با توجه به این مفهوم (فاصلهٔ هر فرد با فرد دیگر یا هر گروه با گروه دیگر) می‌توان خوانده نشدن نماز جماعت بر بدن پیامبر و اوج سرگرمی آنان به امر خلافت را درک کرد.

۲. حاضران در منزل رسول خداﷺ برخی را به دنبال حفاران قبر در مدینه (*ابوعبیده جراح* و *ابوطلحه*) فرستادند تا آنها را یافته، برای حفر قبر رسول خداﷺ حاضر سازند (ابن‌سعد، ۱۳۷۶ق، ج۲، ص۲۹۵ـ۲۹۸؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج۲، ص۲۵۰–۲۵۱). سؤال اینجاست که مگر آنان نمی‌دانستند پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفته است و نیاز به قبر دارد و از غیر آنان این کار ساخته نیست. این نکته می‌تواند مؤید سرگرمی بسیاری از صحابه به امر خلافت و نبود حضورشان در مراسم تدفین پیامبرﷺ باشد.

۳. شدت اشتغال آنان به امر خلافت و امور وابسته به آن، و شرکت نداشتن در مراسم تدفین پیامبرﷺ را به صورت ضمنی ولی روشن از این عبارت که در موارد متعدد و توسط اشخاص گوناگون بیان شده است، می‌توان به راحتی فهمید: «ما متوجه دفن رسول خدا نشدیم، مگر زمانی که ...».

۴. در نهایت، این کلام صریح و بی‌پرده، که *ابن‌سعد* به نقل از *ابن‌شهاب* آورده است: «رسول خداﷺ به هنگام ظهر روز دوشنبه از دنیا رفت. مردم به‌سبب درگیری انصار! از دفن پیامبر غافل گشتند و بدن پیامبر همان‌گونه رها شد، تا آنکه در ثُلث اول شب و تنها توسط نزدیکانش به خاک سپرده شد» (ابن‌سعد، ۱۳۷۶ق، ج۲، ص۳۰۴). کلام مزبور کاملاً به حضور نداشتن اکثریت صحابه در مراسم تغسیل، تکفین، و تدفین پیامبر خداﷺ اشاره دارد.

شب چهارشنبه؛ تدفین رسول خداﷺ

بیشتر مورخان و سیره‌نویسان متقدم بر این عقیده‌اند که پیامبر در شب چهارشنبه به خاک سپرده شد

(ابن‌سعد، ۱۳۷٦ق، ص ۲۹۰؛ ابن‌هشام، ۱۳۵۵ق، ج ٤، ص ۳۱٤؛ بلاذری، ۱٤۱۷ق، ج ۲، ص ۲۵۱؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱٤؛ طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۱۳). برخی نیز زمان دقیق‌تری برای آن تعیین کرده و تصریح نموده‌اند که این مسئله در نیمه‌های شب رخ داده است (ابن‌سعد، ۱۳۷٦ق، ج ۲، ص ۳۰٤؛ ابن‌هشام، ۱۳۵۵ق؛ طبری، ۱۳۸۷ق). گزارشی نیز از *عایشه* در اختیار است که زمان تدفین پیامبر را سحر دانسته است (ابن‌سعد، ۱۳۷٦ق، ج ۲، ص ۳۰۵).

برخی منابع نیز کلماتی دارند که می‌توان از آنها این‌گونه نتیجه گرفت که پیامبرﷺ در چهارشنبه شب و به‌عبارت دیگر، شب پنج شنبه دفن شده‌اند. برای مثال، ذهبی در دو اثر مشهور خویش، ***سیر اعلام النبلاء*** و ***تاریخ الاسلام***، می‌نویسد: پیامبر از دنیا رفت و بدن او دو شب رها شد؛ زیرا قوم مشغول اصلاح امر امت بودند!

طبری نیز ضمن گزارش‌های گوناگون، گاه اشاره و گاه تصریح به سه روز بر روی زمین ماندن بدن پیامبر دارد که نتیجهٔ آن دفن پیامبر در شب پنج‌شنبه می‌شود.

یعقوبی نیز از دیگر نویسندگانی است که از مطالب او می‌توان دفن پیامبرﷺ در شب پنج‌شنبه را استفاده کرد. در کتاب او آمده است که زمان دفن پیامبرﷺ شب چهارشنبه است؛ اما عبارت وی دربارهٔ مدت زمان ماندن بدن پیامبرﷺ بر روی زمین برای اقامه نماز «ایاما» (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱٤) ثبت شده و روشن است که عرب یک روز را «یوم» و دو روز را «یومان» و سه روز و بیش از آن را «ایام» می‌گوید. چه‌بسا واژهٔ «اربعاء» تحریف شده باشد، اما از کلمهٔ «ایام» غفلت شده که مؤیدی بر آن است که بدن پیامبرﷺ شب پنج‌شنبه دفن شده است.

شب پنج‌شنبه تا شب شنبه؛ رفتن اهل‌بیتؑ به در خانهٔ مهاجران و انصار

از نقل *سلیم‌بن قیس* از *سلمان* چنین برمی‌آید که پس از جریان سقیفه، امیرالمؤمنینؑ درحالیکه همسرش حضرت فاطمهؑ را بر مرکبی سوار کرده و دست حسنینؑ را گرفته بود، به در خانهٔ تمام کسانی که در بدر حضور داشتند، مراجعه و طلب یاری کرد و از میان آنان، چهل و چهار نفر پاسخ مثبت دادند و بنا شد فردای آن شب، همگی سر تراشیده در وعده‌گاه حاضر شوند؛ اما از میان این جمع، تنها چهار نفر، یعنی *سلمان*، *ابوذر*، *مقداد* و زبیر بر سر قرار حضور یافتند! این اقدام، دو شب دیگر نیز تکرار شد، ولی بر آن چهار نفر، کسی افزوده نشد! ازاین‌رو، امیرالمؤمنینؑ مشغول جمع‌آوری قرآن شد (سلیم‌بن‌قیس، ۱٤۰۵ق، ج ۲، ص ۵۸۰–۵۸۱). در گزارشی دیگر، به

نقل از امیرمؤمنان﷣ آمده است: «احدی از اهل بدر و پیش‌تازان در قبول اسلام، از مهاجران و انصار باقی نماند، مگر آنکه از آنان خواستم مرا یاری کند» (همان، ص۹۱۸؛ نیز ر.ک: طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج۱، ص۲۸۱؛ ابن‌جبر، ۱۴۱۸ق ص۵۷۹).

روزهای شنبه تا سه‌شنبه؛ جمع‌آوری قرآن توسط امیرمؤمنان﷣ و عرضهٔ آن به صحابه

یکی از اقدامات مهم امیرالمؤمنین﷣ پس از رحلت رسول خداﷺ، جمع‌آوری قرآن بود. شایان ذکر است که براساس شواهد موجود، قرآن در زمان رسول خداﷺ به صورت کتاب جمع‌آوری شده بود، اما آنچه امیرمؤمنان علی﷣ از سوی رسول خداﷺ بدان ماموریت یافت، جمع‌آوری و مرتب کردن قرآنی بود که از سوی رسول خداﷺ املا و توسط امیرالمؤمنین﷣ کتابت شده و مشتمل بر نکات‌تفسیرگونه و تأویل آیات و برخی توضیحات مربوط به ویژگی‌هایی همچون ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه و مطالب خارج از متن قرآن بود. با توجه به اینکه امیرالمؤمنین﷣ تنها باید مکتوبات پیشین را تنظیم می‌کرد و اجزای این قرآن در زمان رسول خداﷺ کتابت شده بود، طبعاً فراهم کردن آن به زمان زیادی نیاز نداشته است. مدتِ جمع‌آوری این قرآن را برخی سه روز عنوان کرده‌اند. اما دربارهٔ تاریخ جمع‌آوری این مصحف، می‌توان از روایت *سلیم* از *سلمان* چنین نتیجه گرفت که از اولین اقدامات امیرالمؤمنین﷣ پس از مراجعات شبانه به در خانهٔ صحابه و یأس از همراهی آنان، اقدام به جمع‌آوری قرآن بود و ـ چنانکه گذشت ـ مراجعات شبانه تا سهٔ شب ادامه داشت، و اگر جمع قرآن نیز سه روز طول کشیده باشد طبعاً عرضهٔ قرآن بر اصحاب باید هفت روز پس از رحلت رسول خداﷺ رخ داده باشد. به بیان دقیق‌تر، امیرالمؤمنین﷣ پس از شب چهارشنبه، که از تجهیز و تدفین جنازهٔ رسول خداﷺ فارغ گشتند، از شب پنج‌شنبه این امکان برایشان فراهم شد که به مقابلهٔ عملی با توطئهٔ سقیفه برخیزند؛ ازاین‌رو، شب‌های پنج‌شنبه، جمعه و شنبه را به همراه حضرت فاطمه﷣ و حسنین﷨ به در خانهٔ مهاجران و انصار رفتند و پس از یأس از یاری آنان، از روز شنبه تا دوشنبه به کار جمع قرآن مشغول شدند. البته از نقل *سلیم* از *سلمان* دربارهٔ سخنان امیرالمؤمنین﷣ در جمع مردم پس از عرضهٔ قرآن، برمی‌آید که آن حضرت بلافاصله پس از دفن پیامبرﷺ یعنی از همان روز چهارشنبه، به جمع قرآن مشغول شدند. بنابراین، سخن یادشده از *ابن‌ندیم* مبنی بر جمع قرآن طی سه روز را بر فرض قبول، می‌توان بر این حمل کرد که آن حضرت طی سه شبانه‌روز اول، علاوه بر جمع قرآن، به در خانه بدریون نیز می‌رفتند، اما طی سه روز بعد، فقط به جمع قرآن مشغول بودند.

با توجه به آنچه گذشت، امیرالمؤمنینؑ قرآن را روز سه‌شنبه بر اصحاب و غاصبان خلافت عرضه کردند؛ یعنی همان تاریخی که در روایت *کلینی* به نقل از امام باقرؑ بدان تصیح شده است. در این روایت آمده است: امیرالمؤمنینؑ هفت روز پس از وفات رسول خداؐ و پس از فراغت از جمع قرآن، همراه با ایراد خطبه‌ای، آن را بر مسلمانانِ مدینه عرضه کردند و بنا به نقل *سلمان*، این کار در مسجد نبوی انجام گرفت و با کارشکنی و نپذیرفتن *ابوبکر* و عمر مواجه گردید، ازاین‌رو، امامؑ آن قرآن را به منزل بازگرداندند (سلیم‌بن‌قیس، ۱٤۰۵ق، ج۲، ص۵۸۱).

حرکت لشکر اسامه و وقایع پس از آن

الف. تاریخ حرکت

اطلاعِ مهاجرانِ به قدرت رسیده از دفن پیامبرؐ آنان را به تکاپو واداشت تا با اقدامی زیرکانه، لشکر *اسامه* را به حرکت درآوردند (ابن‌عساکر، ۱٤۱۵ق، ج۱۰، ص۱۳۹). *ابوبکر* نیز تا توانست مردان شهر مدینه و قبایل اطراف آن را همراه لشکر *اسامه* فرستاد و تنها عدۀ قلیلی را آن هم به اندازه محافظت از قبایل باقی گذاشت (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۳، ص۲۲۵). شواهد ذیل گویای تمهیدات دستگاه خلافت در روزهای چهارشنبه یا پنج‌شنبه برای حرکت این لشکر است:

۱. *طبری*، *ابن‌جوزی*، *ابن‌کثیر* و *نویری* می‌نویسند: «روز پس از فردای درگذشتِ رسول خداؐ، جارچیان *ابوبکر* فریاد می‌زدند: هیچ‌یک از لشکریان *اسامه* در مدینه باقی نمانند و همۀ آنان باید به لشکرگاه در منطقه جرف بروند...» (طبری، ۱۳۷۸ق، ج۳، ص۲۲٤؛ ابن‌کثیر، ۱٤۰۷ق، ج٦، ص۳۰۳؛ ابن‌جوزی، ۱٤۱۲ق، ج٤، ص۷۳؛ نویری، ۱٤۲۳ق، ج۱۹، ص٤٦).

۲. گزارشی نیز در دست است مبنی بر اینکه لشکر *اسامه* هنگام رحلت رسول خداؐ، حرکت خویش را آغاز کرده و در جرف (بیرون مدینه) اردو زده بود و با رسیدن خبر رحلت پیامبرؐ، *اسامه* ضمن نامه‌ای درخواست تعیین تکلیف نمود که *ابوبکر* به او دستور ادامۀ مسیر داد (ابن‌عساکر، ۱٤۱۵ق، ج۸، ص٦۵؛ نویری، ۱٤۲۳ق، ج۱۹، ص٤۷).

۳. برخی منابع اولین فرمان *ابوبکر* پس از غصب خلافت را حرکت لشکر *اسامه* دانسته‌اند (نویری، ۱٤۲۳ق، ج ۱۹، ص٤٦) که حکایت از آن دارد که این کار در همان روزهای آغازین خلافتش رخ داده است، پس نه پس از گذشت چند روز.

٤. گزارش *واقدی* و *مقریزی* دربارۀ زمان حرکت لشکر *اسامه* نیز به گونه‌ای است که حکایت از بدون

فاصله بودن «بیعت مردم با *ابوبکر*» و «حرکت لشکر *اسامه*» دارد (واقدی، ۱٤۰۹ق، ج۳، ص۱۱۲۰؛ مقریزی، ۱٤۲۰ق، ج۲، ص۱۲٦).

۵. *ابن عساکر* نیز به حرکت لشکر *اسامه* پس از دفن پیامبر خداﷺ تصریح دارد (ابن‌عساکر، ۱٤۱۵ق، ج۱۰، ص۱۳۹).

البته گزارش‌هایی از حرکت لشکر *اسامه* در آخر ربیع‌الاول (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۳، ص۲٤۰؛ ابن‌کثیر، ۱٤۰۷ق، ج٦، ص۳۰۵) و یا هلال ربیع‌الثانی (واقدی، ۱٤۰۹ق، ج۳، ص۱۱۲۵) حکایت دارد، اما این گزارش، با تعجیلی که برای اعزام این سپاه وجود داشت، سازگار نیست، ضمن آنکه در مقابل، خبرهایی دال بر حرکت لشکر قبل از این ایام وجود دارد. برای نمونه، *نویری* می‌نویسد: خبر کشته شدن *اسود عنسی* در اواخر ماه ربیع‌الاول و پس از حرکت لشکر *اسامه* به مدینه رسید (نویری، ۱٤۲۳ق، ج۱۹، ص۵۹).

ب. افراد باقی‌مانده با ابوبکر در مدینه

برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که *ابوبکر* نیروهای موردنیاز خود را از لشکر *اسامه* خارج و در مدینه نگاه داشت. بارزترین این افراد *عمربن خطاب* بود (واقدی، ۱٤۰۹ق، ج۳، ص۱۱۲۱؛ بلاذری، ۱٤۱۷ق، ج۱، ص۳۸٤ و ٤۷٤؛ یعقوبی، بی‌تا، ج۲، ص۱۲۷؛ ابن‌کثیر، ۱٤۰۷ق، ج٦، ص۳۰٤). از سوی دیگر، *ابوبکر* تا می‌توانست مردانی را که توانایی شرکت در درگیری‌های احتمالی شهر مدینه را داشتند به همراه لشکر گسیل داشت. بر اساس گزارش‌های موجود، غالب بزرگان، جنگ‌جویان و ناموران مسلمان در این لشکر حضور داشتند (بلاذری، ۱٤۱۷ق، ص٤۷٤؛ ابن‌عساکر، ۱٤۱۵ق، ج۸، ص٦۲ـ٦۳). بدین‌سان، او می‌توانست با کنار هم قرار دادنِ طرف‌داران خویش در مدت نبودن غالب مردم شهر مدینه و اطراف آن، به راحتی پایه‌های قدرت خویش را مستحکم سازد.

ج. جذب نیرو از داخل منازل

دربارهٔ زمان دقیق انجام این کار، نمی‌توان اظهارنظر قطعی نمود، اما مسلم آن است که این اقدام در نبود لشکر *اسامه* صورت گرفته است. بنا به نقل *طبری*، با حرکت لشکر *اسامه* و خالی شدن شهر مدینه و اطراف آن از مردان (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۳، ص۲۲۵)، اقدام بعدی *ابوبکر* تقسیم اموالی بین زنان شهر مدینه بود. جوهری (بنا به نقل *ابن ابی‌الحدید*) نقل کرده است: پس از بیعت مردم با *ابوبکر*، او اموالی را

بین زنان مهاجران و انصار تقسیم نمود. از جمله سهمی را توسط *زیدبن ثابت* نزد یکی از زنان بنی‌عدی‌بن نجار فرستاد، اما آن زن آن سهم را نپذیرفت و آن را بازگرداند و گفت: آیا به من رشوه می‌دهید که دین مرا از من بگیرید؟! به خدا سوگند، هیچ از آن سهم بر نخواهم داشت.

هرچند بهانهٔ تقسیم این اموال احتمالاً کمک به همسران افراد شرکت‌کننده در جنگ بوده، اما بی‌شک هدف نهایی جذب طرفدار از درون منازل مهاجران و انصار بوده است؛ زیرا پخش چنین اموالی در میان خانواده‌ها، آن هم در نبود مردان و تنگ‌دستی زنان در تأمین مخارج، می‌توانست تأثیر بسیار، هم بر مردان به هنگام بازگشت و اطلاع از چنین اقدامی و هم بر زنان داشته باشد. گفتنی است که امکان دارد این اقدام پس از غصب «فدک» و با بهره‌گیری از آن رخ داده باشد. بنابراین، پس از روز دهم از رحلت پیامبرﷺ (روز غصب فدک) رخ داده است.

د. تصرف منابع مالی اهل‌بیتؑ

منابع تاریخی تصریح دارند: *ابوبکر* و عمر به قصد جلوگیری از اقدامات امیرمؤمنانؑ در براندازی حکومتشان، به تصرف آنچه امیرمؤمنانؑ در اختیار داشت، اقدام نمودند؛ زیرا به عقیدهٔ آنان، انسانی که منابع مالی در اختیار ندارد همتش کاهش یافته، احساس حقارت می‌کند و با اشتغال به کسب و کار، از طلب مُلک و ریاست فاصله می‌گیرد (ر.ک. ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج۱٦، ص ۲٦۳). با این عقیده، تصرف اموال اهل‌بیت پیامبر خداﷺ آغاز شد. حقوق، اموال و دارایی‌هایی که غصب شد، عبارت است از:

۱. خمس و فیء که بر اساس قرآن و سنت از آنِ اهل‌بیتؑ بود.

۲. آنچه از محصولات و یا سرزمین خیبر توسط پیامبر خداﷺ برای اهل‌بیتؑ قرار داده شده بود (هیثمی، ۱٤۰۸ق، ج۹،ص۳۹؛ طبرانی، ۱٤۱۵ق، ج۵، ص۲۸۸).

۳. زمین‌های فدک که به دستور خداوند به حضرت فاطمهؑ واگذار شده بود.

٤. صدقات موجود در روستاهای اطراف مدینه و به‌طور خاص، مزرعه «بانقیا» (در یکی از روستاهای اطراف مدینه) که از آنِ امیرالمؤمنینؑ بود یا سرپرستی آنها به ایشان واگذار شده بود.

ابوبکر به‌منظور تصرف صدقاتِ یادشده، شخصی به نام *اشجع‌بن مزاحم ثقفی* را همراه سی تن از بهترین جنگ‌جویان قبیلهٔ ثقیف مأمور به این کار کرد (دیلمی، ۱۳۸۰ق، ج۲، ص۳۸٤). انتخاب این شخص را می‌توان هدفمند دانست؛ چراکه برادر وی در جنگ هوازن به دست امیرمؤمنانؑ کشته شده

بود (مجلسی، ۱٤۰۳ق، ج۲۹، ص٤٦؛ نمازی، ۱٤۱۲ق، ج۱، ص۳۸۵)، ازاین‌رو، وی انگیزهٔ کافی برای اطاعت از *ابوبکر* در انجام این کار را داشت.

هـ. غصب فدک

پس از رحلت رسول خدا و در زمانِ حضورِ نداشتن غالبِ مردانِ شهرِ مدینه، *ابوبکر* افرادی را برای تصرف فدک و اخراج وکلا و کارگزارانِ حضرت صدیقه طاهره، که در آن مشغول کار بودند، اعزام کرد (کلینی، ۱۳٦۳، ج ۱، ص ۵٤۳؛ شیخ‌مفید، ۱٤۱۰ق، ص ۲۸۹).

در میان تاریخ‌نگاران، تنها *ابن ابی‌الحدید* به زمان غصب فدک اشاره کرده است. او در این‌باره می‌نویسد: ماجرای فدک و حضور حضرت فاطمه نزد *ابوبکر*، ده روز پس از رحلت رسول خدا، اتفاق افتاد. چنان‌که گذشت، علت تصرف فدک و منع بنی‌هاشم از خمس آن بود که مبادا علی‌بن ابی‌طالب با درآمد حاصل از فروش محصولات فدک، قدرت مالی یافته، بر سر خلافت به منازعه با عمر و *ابوبکر* برخیزد.

با تصرف منابع مالی امیرمؤمنان و به‌ویژه فدک، از روز دهمِ پس از رحلت رسول خدا به بعد، اقدامات امیرمؤمنان و حضرت فاطمه زهرا برای باز پس‌گیری آن آغاز شد. حضور امیرمؤمنان به‌عنوان شاهد، و آمدن حضرت صدیقه طاهره به مسجدالنبی و ایراد خطبه در همین ایام، اتفاق افتاده است.

سبب نزول آیهٔ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» (اسراء: ۲٦) و ارتباط آن با اهدای فدک به حضرت فاطمه زهرا، در تفاسیر متعدد خاصه (قمی، ۱۳٦۷، ج۲، ص۱۸؛ فرات‌کوفی، ۱٤۱۰ق، ص۳۲۳؛ عیاشی، بی‌تا، ج۲، ص۲۸۷؛ ابن‌شهرآشوب، ۱٤۱۰ق، ج۲، ص٦۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج٦، ص٦۳٤؛ شیبانی، ۱٤۱۳ق، ج۳، ص۲۱۲؛ سیدبن طاووس، ۱۳٦۳، ص۱۰۲) و عامه (حسکانی، ۱٤۱۱ق، ج۱، ص٤۳۸؛ سیوطی، ۱٤۰٤ق، ج٤، ص۱۷۷)، حکایت از آن دارد که غالب مهاجران و انصار از قضیه اطلاع داشتند، اما به‌رغم این شیوع و به‌سبب اصرار *ابوبکر* بر آوردن شاهد، حضرت صدیقه طاهره به ناچار، امیرمؤمنان و *امّ ایمن* را به‌عنوان گواه، نزد *ابوبکر* بردند. این مسئله به‌گونه‌ای می‌تواند گویای حضور نداشتن غالب یاران امیرمؤمنان و چه‌بسا بیشتر مهاجران و انصارِ میانه‌رو به هنگام غصب فدک، در مدینه باشد. افزون بر این، می‌توان شواهد دیگری را مؤید این ادعا دانست:

۱. ایراد خطبهٔ فدکیه توسط حضرت صدیقه طاهره در مسجدالنبی و به یاری برنخاستن هیچ‌کس، شاهدی است دال بر حضور نداشتن طرف‌داران امیرالمؤمنین.

۲. اینکه *ابوبکر* در مسجدالنبی و در جمع حاضران، تنها یادگار پیامبر خدا را روباهی می‌خواند که شاهدش دمش است! (جوهری، بی‌تا، ص۱۰٤؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج۱٦، ص۲۱٥؛ طبری امامی، ۱٤۱۳ق، ص۱۲۳) و تنها *ام سلمه* به این سخن اعتراض می‌کند. وی نیز در آن جمع حضور نداشت، بلکه از درون حجره‌اش صدای *ابوبکر* را شنید و به گفتهٔ او اعتراض کرد و به خاطر این اعتراض نیز به مدت یک سال حقوق او از بیت‌المال قطع شد (طبری امامی، ۱٤۱۳ق، ص۱۲٤).

۳. سخنان حضرت فاطمه خطاب به امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد و توصیف حالت امیرمؤمنان نشان از اوج تنهایی حضرت در آن ایام دارد؛ آنجا که دربارهٔ ایشان می‌فرماید: «یابن ابی‌طالب، اشتملت مشیمة الجنین و قعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الاجدل فخانک ریش الأعزل ...» (طوسی، ۱٤۱٤ق، ص٦۸۳)؛ ای پسر ابوطالب، تا کی دست‌ها را به زانو بسته‌ای و چون متّهمان در گوشهٔ خانه نشسته‌ای؟ مگر تو نه همان سالار سر پنجه‌ای؟ چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟ (شهیدی، ۱۳٦۷، ص۱٤۱).

بازگشت لشکر اسامه و بالاگرفتن اعتراضات به خلافت ابوبکر

الف. طول زمان رفت و بازگشت لشکر اسامه

بلاذری و *یعقوبی* ـ بنابر قولی ـ طول زمان رفت و برگشت سپاه *اسامه* را ٦۰ روز دانسته‌اند (بلاذری، ۱٤۱۷ق، ج۱، ص ٤۷٤؛ یعقوبی، بی‌تا، ج۲، ص۱۲۷). *طبری* در این‌باره می‌نویسد: آنان ٤۰ روز در آنجا (مناطق جنگی ذوالمره، و قبایل قضاعه و ابل) ماندند تا تمامی آنچه را رسول خدا به آنان امر کرده بود انجام دهند، سپس به مدینه بازگشتند و این مدت (٤۰ روز) بجز ایام رفت و برگشت آنان است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۳، ص۲۲۷). *ابن‌کثیر* نیز زمان رفت و آمد آنان را بین ٤۰ تا ۷۰ روز می‌داند (ابن‌کثیر، ۱٤۰۷ق، ج٦، ص۳۰٤). این سخن با کلام *طبری*، که تنها مدت اقامت آنان در مناطق جنگی، بدون احتساب زمان رفت و برگشت را ٤۰ روز می‌داند، بسیار نزدیک است. اما *واقدی* مجموع مدت رفت و برگشت این سپاه را ۳٥ روز دانسته است؛ ۲۰ روز برای رفتن و عملیات و ۱٥ روز نیز برای بازگشت. *طبرسی* نیز مجموع این سفر را قریب ٤۰ روز دانسته که به نقل *واقدی* نزدیک است. *واقدی* تاریخ اعزام، یعنی خروج سپاه *اسامه* از مدینه را اول ربیع‌الثانی، یعنی قریب یک ماه پس از رحلت پیامبر دانسته است و این با تعجیلی که *ابوبکر* برای اعزام سپاه *اسامه* داشت، سازگار نیست. علاوه بر آن، اقامت طولانی‌مدت در آن مناطق نیز با روح مأموریت *اسامه* که رسول خدا برایش مقرر کرده

بود، سازگار نیست. بنابراین، آنچه به واقع نزدیک‌تر می‌نماید این است که کار اعزامِ سپاه *اسامه* در چند روزِ پس از رحلت رسول خدا ﷺ سامان یافته و بر اساس مأموریتِ محول‌شده، پس از قریب چهل روز غیبت از مدینه، به این شهر بازگشته است. در نتیجه، با احتسابِ چند روزِ پس از رحلت رسول خدا ﷺ که صرف آماده‌سازی و اعزام این سپاه شد، زمان بازگشت *اسامه* و سپاهش کمتر از ۵۰ روز پس از رحلت رسول خدا ﷺ بوده است.

از وقایع و اقدامات سپاه *اسامه* و طرف مقابل، در طول این مدت اطلاع بیشتری در دست نیست. تنها می‌توان گفت: دستگاه خلافت به دنبال تقویت پایه‌های قدرت خویش و امیرمؤمنان ؑ نیز به دنبال احقاق حقوق خود و جمع‌آوری قرآن بود. به‌گونه‌ای‌که در ادامه خواهد آمد، نتیجهٔ تلاش هر دو گروه با بازگشت لشکر *اسامه* به ثمر نشست و اقدامات عملی بیشتری در تاریخ از آنان به یادگار مانده است.

ب. اعتراض تعدادی از طرف‌دارانِ امیرالمؤمنین ؑ به غصب خلافت

بر اساس برخی گزارش‌ها، با بازگشتِ سپاه *اسامه*، تعدادی از طرف‌دارانِ امیرالمؤمنین ؑ زبان به اعتراض بر غاصبان خلافت گشودند و یکی از آنان خودِ *اسامه* بود. گفتنی است که *ابوبکر* پس از حرکت لشکر *اسامه*، او را از مقامش عزل کرده بود. بدین‌روی، *اسامه* پس از بازگشت، در جمع مردم مدینه، ضمن ابراز شگفت از برکنار شدنش توسط *ابوبکر*، پس از اعتراض به *ابوبکر*، خلافت وی را مشروع ندانست و گفت: من و هر کس که در لشکر من بوده، تو را به خلافت نگمارده است. معترض بعدی *بُرَیدةبن حُصَیب اسلمی*، پرچمدار سپاه *اسامه*، بود. بر اساس برخی گزارش‌ها، *بریده* زمانی به مدینه بازگشت که مردم با *ابوبکر* بیعت کرده بودند (عاملی، بی‌تا، ج ۲، ص۵۳) این نشان از عدم بیعت *بریده* با *ابوبکر* دارد. او به بیعت نکردن اکتفا نکرد و ضمن همراه کردن دیگران با خود، در دفاع از وصایت امیرمؤمنان ؑ رو در روی *ابوبکر* ایستاد (ر.ک. همان) و پس از آن نیز فریاد می‌زد: «تا وقتی علی بیعت نکند من بیعت نخواهم کرد». عملکرد او به گونه‌ای بود که برخی از افراد قوم او (بنی‌اسلم)، که خود یکی از ارکان حوادث پس از سقیفه در گرفتن بیعت برای *ابوبکر* بودند، نیز تحت تأثیر *بریده*، فریاد برآوردند: «تا وقتی *بریده* بیعت نکند ما نیز بیعت نخواهیم کرد».

بجز *اسامه* و *بریده*، نام یازده تن دیگر نیز به‌عنوان معترضان عَلَنی بر *ابوبکر*، در روایت *طبرسی* از *ابان‌بن تغلب* از امام صادق ؑ به چشم می‌خورد که عبارتند از: *خالدبن سعید بن‌عاص* از بنی‌امیه، *سلمان فارسی*، *ابوذر غِفاری*، *مقدادبن اسود*، *عماربن یاسر*، *ابوالهثیم‌بن تَیِّهان*، *سهل* و *عثمان* فرزندان حنیف،

خزیمةبن ثابت ذوالشهادتین، *ابی‌بن کعب*، *ابوایوب انصاری*. حضرت نیز از آنان خواست پس از هر اقدامی، ابتدا به میان مردم بروند و هرچه را از رسول خدا درباره *ابوبکر* شنیده‌اند برای مردم بازگو نمایند تا با این کار، حجت به صورت کامل بر مردم تمام و عذرشان پایان یابد و دوریشان از پیامبر زمانی که در قیامت بر او وارد می‌شوند، بیشتر باشد (طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج۱، ص۹۸).

از ادامهٔ این روایت، چنین برمی‌آید که این اعتراض پس از بازگشت سپاه *اسامه* بوده است؛ چراکه در این روایت آمده: «روایت شده که اینان هنگام وفات رسول خدا غایب بودند و زمانی رسیدند که *ابوبکر* حاکم شده بود». با توجه به اینکه حضور نداشتن این افراد شاخص از اصحاب رسول خدا در مدینه، آن هم در روزهای حساس رحلت رسول خدا هیچ محملی جز حضورشان در اردوگاه سپاه *اسامه* ندارد. ازاین‌رو، به نظر می‌رسد غیبت آنان به‌سبب همراهی با این سپاه بوده است؛ ضمن آنکه در روایات تاریخی، گزارشی دال بر وجود مأموریت دیگری برای این افراد به چشم نمی‌خورد.

این گروه در مسجد پیامبر هریک سخنان تندی در ردّ خلافتِ *ابوبکر* و تأیید جایگاه امیرمؤمنان بیان کردند. آنان پس از آماده‌سازی افکار عمومی، در روز جمعه‌ای که شاید قریب ۵۰ روز پس از رحلت رسول خدا بوده است، اطراف منبر رسول خدا را گرفتند. وقتی *ابوبکر* بالای منبر رفت، مهاجران از این گروه رو به گروه انصاری معترض کرده، گفتند: شما سخن را آغاز کنید. انصار نیز رو به آنان کرده، گفتند: خیر، شما نخست سخن بگویید؛ زیرا خداوند در قرآن ذیل آیهٔ «لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَبیَ وَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ الَذِینَ اتَبَعُوهُ فِی ساعَةِ الْعُسْرَةِ» (توبه: ۱۱۷) نام شما را بر ما مقدم کرده است. اولین کسی که لب به سخن گشود *خالدبن سعیدبن عاص* بود و پس از او دیگر مهاجران و در نهایت، انصار سخنانی گفتند (ر.ک. صدوق، ۱۴۰۳ق، ص۴۶۵؛ طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج۱، ص ۹۸ تا ۱۰۵؛ سیدبن طاووس، ۱۴۱۳ق، ص۳۴۱؛ عاملی، بی‌تا، ص۴۴۲ به بعد).

زبان *ابوبکر* درحالیکه بالای منبر نشسته بود، بند آمد، به‌گونه‌ای‌که نتوانست هیچ جوابی بدهد. وقتی سخنان آنان پایان یافت، گفت: امیرتان شدم، درحالیکه بهترین‌تان نیستم؛ رهایم کنید! رهایم کنید! *عمربن خطاب* به او گفت: از منبر پایین بیای ای فرومایهٔ نادان! اگر نمی‌توانی پاسخ قریشیان را بدهی، چرا خودت را در این جایگاه قرار داده‌ای؟ به خدا سوگند، می‌خواهم که تو را از این مقام برکنار و آن را به *سالم مولی ابی‌حذیفه* واگذار نمایم! *ابوبکر* از منبر پایین آمد. عمر دست او را گرفت و به منزلش رساند (طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج۱، ص ۱۰۴) و تا سه روز به مسجدالنبی نیامد. روز سوم (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص۴۶۵) گروهی از مهاجران و انصار هر کدام به همراه عده‌ای با شمشیرهای کشیده، درحالیکه عمربن

خطاب پیشاپیش آنان بود، وارد مسجدالنبی شدند. عمر، خطاب به طرف‌دارانِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: به خدا سوگند، اگر سخنان قبل را تکرار کنید سر از بدن شما جدا خواهیم کرد. *خالدبن سعیدبن عاص* و *سلمان فارسی* سخنانی در تأیید امیرمؤمنان علیه‌السلام و در ردّ تهدید عمر بیان کردند که موجب حملهٔ عمر به *سلمان فارسی* شد که با مداخلهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام بی‌نتیجه ماند. آنگاه حضرت رو به طرف‌دارانِ خویش کرده، از آنان خواست پراکنده شوند. عمر نیز در مدینه به راه افتاد و با فریاد، از عموم مردم خواست مجدداً با *ابوبکر* بیعت نمایند و به صورت گروهی بر سر افرادی می‌ریختند که تمایلی به بیعت نداشتند و آنان را کشان کشان و به اجبار برای بیعت به مسجد می‌آوردند (طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص ۹۸ـ۱۰۵؛ صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ٤٦٥). این اقدام موجب خانه‌نشینی مخالفان شد، به‌گونه‌ای که پس از آن، دیگر هیچ صدای اعتراضی بر نخاست (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ٤٦٥).

بی‌شک، حوادث مزبور و به‌ویژه مخالفت بنی‌اسلم، وحشت بسیاری در دل حاکمان ایجاد کرد، به‌گونه‌ای که تنها راه موجه جلوه دادن خلافت خویش را در گرفتن بیعت، آن هم به هر شکل ممکن، از وصی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌عنوان مهم‌ترین معارض خویش دیدند.

ج. بیعت‌خواهی مجدد ابوبکر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و یاری خواهی مجدد حضرت علی علیه‌السلام از صحابه

سلیم‌بن قیس به نقل از *سلمان*، اولین بیعت‌خواهی *ابوبکر* را پس از رفتن امیرمؤمنان علیه‌السلام و حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام به در خانهٔ مهاجر و انصار و هنگام جمع قرآن دانسته است. از ادامهٔ این نقل، چنین برمی‌آید که پس از عرضهٔ قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام و به تحریک عمر، *ابوبکر* کسی را برای بیعت‌خواهی به درِ خانهٔ امام علیه‌السلام فرستاد. فرستادهٔ *ابوبکر* طی دو نوبت به درِ خانهٔ امام علیه‌السلام آمد و پیغام *ابوبکر* را رساند، اما با پاسخ منفی و قاطع امام علیه‌السلام مواجه شد. ازاین‌رو، غاصبان خلافت آن روز را صبر کردند. به گفتهٔ *سلمان*، هنگامی که شب فرارسید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرت فاطمه علیهاالسلام را بر مرکبی سوار کردند و دست حسنین علیهماالسلام را گرفتند و به درِ خانه تمام اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مراجعه کردند و یاری خواستند، اما باز همان معدود افرادِ طرفدارِ حضرت پاسخ مثبت دادند (سلیم‌بن قیس، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۵۸۱).

نکتهٔ قابل تأمل در این‌بخش از گزارش *سلمان* این است که به گفتهٔ وی، در این نوبت از یاری‌خواهی، حضرت علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام به در خانهٔ تمام صحابه رفتند، درحالی‌که در نوبتِ اول، تنها به در خانهٔ بدریّون مراجعه کرده بودند. در اینجا، با دو پرسش جدّی مواجهیم: اول آنکه

چرا در نوبت اول از یاری‌خواهی، آن دو بزرگوار تنها به در خانهٔ بدریّون مراجعه کردند، اما در این نوبت، به در خانهٔ همه صحابه رفتند؟ دوم اینکه آیا اصلاً این امکان وجود دارد که امام علیعليه السلام و همسرِ حامله‌شان و دو فرزند خردسالشان، طی سه شب، در نوبت اول به در خانهٔ تمام بدریون، و طی یک شب در نوبتِ دوم، به در خانهٔ تمام اصحاب مراجعه کرده باشند؟

در پاسخ به نخستین پرسش، می‌توان گفت: چه‌بسا در نوبت اول، تعداد زیادی از صحابه به علت حضور در اردوگاه‌سپاه *اسامه*، در خارج مدینه به سر می‌بردند و امکان مراجعه به آنان فراهم نبوده. ازاین‌رو، تنها به حاضرانِ از بدریّون در مدینه بسنده شده است؛ اما در نوبت دوم، با توجه به بازگشتِ سپاه *اسامه*، امکانِ یاری‌خواهی از همهٔ اصحابِ حاضر در مدینه فراهم بوده است.

در پاسخ به پرسش دوم می‌توان گفت: مراد از مراجعه به در خانهٔ همهٔ بدریّون یا همهٔ صحابه مراجعه به افراد شاخص و دارای نفوذ، همچون سران و رؤسای قبایل بوده است؛ چراکه با وجودِ تعالیم اسلام و تلاش‌های رسول خداصلى الله عليه وآله برای مقابله با گرایش‌های قبیله‌ای، باز هم روحیات قبیله‌گرایانهٔ جاهلی در میان مهاجران و انصار به‌وفور یافت می‌شد. بنابراین، با اقبالِ شیخ قبیله، افرادِ تابع او نیز اقبال، و با ادبارِ او ادبار داشتند. شواهدِ متعددی دال بر وجود چنین روحیه‌ای در میان صحابه می‌توان ارائه کرد.

در ادامهٔ نقل *سلیم* از *سلمان* می‌خوانیم: امیرالمؤمنینعليه السلام پس از یاری‌خواهی و دریافت نکردن پاسخِ مناسب، ملازمِ خانه شدند و این بار نیز مجدداً با تحریکِ عمر، *قنفذ* را برای بیعت‌خواهی به در خانه حضرت فاطمهعليها السلام فرستادند. وی و گروه همراهش طی دو نوبت برای بیعت‌خواهی به درِ خانهٔ حضرت فاطمهعليها السلام آمدند، اما پاسخ مثبت دریافت نکردند، و برای سومین نوبت، خودِ عُمَر با هیزم آمد که به فاجعهٔ بزرگ تاریخ منجر شد که در بخش بعد به آن می‌پردازیم.

اما تاریخ این دو حادثه (بیعت‌خواهی و یاری‌خواهی مجدد) چه زمانی بوده است؟ در گزارش *سلمان* و هیچ گزارش دیگری به تاریخ دقیق این وقایع اشاره نشده است. اما با محاسبهٔ زمان حرکت لشکر *اسامه* و طول زمان رفت و برگشت آنان، به نظر می‌رسد این اقدام قریب ۵۰ روز پس از رحلت رسول خداصلى الله عليه وآله رخ داده باشد. دقت در متن گزارش مزبور به خوبی بیان‌کنندهٔ آن است که این مراجعه به در خانهٔ اصحاب، حتماً پس از بازگشت سپاه *اسامه* بوده؛ زیرا در گزارش اول، آمده است: حضرت به سراغ تمامی اصحاب رسول خداصلى الله عليه وآله رفتند، و اگر قرار باشد رفتن به در خانهٔ مهاجر و انصار پیش از بازگشت لشکر *اسامه* اتفاق افتاده باشد این سؤال پیش می‌آید که پس

چه کسانی لشکر *اسامه* را تشکیل داده بودند؟! همین مطلب در دو گزارش دیگر نیز مطرح است؛ زیرا یا باید بگوییم هیچ‌یک از بدریون و اولین ایمان‌آورندگان به پیامبر خدا در لشکر *اسامه* حاضر نبودند که این مسئله بسیار بعید به نظر می‌رسد و با اسناد تاریخی نیز سازگار نیست، یا دست‌کم برخی از آنان در لشکر *اسامه* حضور داشتند که در این صورت، حضور حضرت در خانهٔ تمامی آنان تا زمان بازگشت لشکر *اسامه* باید به تأخیر افتاده باشد.

هجوم به خانهٔ فاطمه زهرا علیها السلام

الف. تاریخ هجوم

بر خلاف آنچه امروزه تصور عمومی است، شواهد موجود از آن حکایت دارد که حمله به خانهٔ حضرت صدیقه طاهره علیها السلام قریب ۵۰ روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده است، نه سه روز پس از آن. علاوه بر نکاتی که تاکنون گفته شد، می‌توان به قراینی که در پی می‌آید نیز به‌عنوان مؤید این مدعا اشاره نمود:

۱. بنا بر روایت *هشام‌بن سالم* از امام صادق علیه السلام، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام هر هفته، روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه به زیارت قبور شهدا [در احد] می‌رفتند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۲۸؛ ج ٤، ص ٥٦١). در روایت *محمودبن لَبید* نیز به استمرار بر این کار توسط آن حضرت اشاره شده است (خزاز، ١٤٠١ق، ص ۱۹۸). با توجه به روایت *سلیم‌بن قیس* از *سلمان فارسی*، حضرت فاطمه علیها السلام پس از هجوم دشمنان به خانه‌شان، دچار چنان مصدومیتی شدند که منجر به بستری شدن ایشان گردید و همین وضعیت تا زمان شهادتشان ادامه یافت (سلیم‌بن قیس، ١٤٠٥ق، ج ۲، ص ٥٨٨). روشن است که با توجه به فاصلهٔ منطقهٔ احد تا مدینه، در صورت مصدومیت ایشان در همان روزهای نخست، طی این فاصله آن هم به طور مکرر، امکان‌پذیر نخواهد بود. نتیجه آنکه هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مصدومیت ایشان باید مدتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده باشد تا او امکان زیارت قبور شهدا و سوگواری در کنار آن را یافته باشند.

۲. چنان‌که گذشت، غصب فدک، ده روز پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد. توجه به عبارت‌های موجود در منابع کهن در توصیف چگونگی راه رفتن حضرت صدیقه طاهره علیها السلام هنگام رفتن به مسجدالنبی برای ایراد خطبهٔ فدکیه، احتمال وقوع حمله در روزهای نخست را منتفی می‌سازد. در توصیف چگونگی حرکت آن حضرت آمده است: «ما تَخْرِمُ مِشْيَتُها مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»

(سیدمرتضی، ۱٤۱۰ق، ج٤ ص ۷۱ ؛ طبرسی، ۱۳۸٦ق، ج۱، ص۹۸)؛ راه رفتن ایشان هیچ تفاوتی با راه رفتن رسول خداﷺ نداشت. روشن است که اگر هجوم به بیت آن حضرت پیش از آمدنشان به مسجد در روز دهم برای ایراد خطبه رخ داده بود، باید به جای چنین توصیفی، که حکایت از نوعی حرکت طبیعی دارد، به نوع حرکت مصدوم و مجروح اشاره می‌شد؛ مثلاً گفته می‌شد: درحالیکه بعضی از زنان زیر بازوهای ایشان را گرفته بودند و برای حرکت یاری می‌دادند به مسجد آمدند.

۳. در خطبهٔ فدکیه با وجود اعتراض حضرت فاطمهؑ به دیگر رفتارهای غاصبان خلافت، هیچ اشاره‌ای به هجوم دشمنان به بیت ایشان نشده است و این حکایت از آن دارد که تا زمان القای خطبه، یعنی روز دهم پس از رحلت رسول خداﷺ، هجومی صورت نگرفته بوده است.

٤. همان‌گونه که گذشت، امیرمؤمنانؑ پس از بازگشت لشکر *اسامه*، چندین شب حضرت صدیقهؑ را سوار بر مرکبی می‌نمودند و برای اتمام حجت به درِ خانهٔ مهاجران و انصار می‌بردند. این واقعه، خود گویای سلامت آن بانو تا آن ایام است؛ چراکه در صورت سقط جنین و مجروح بودن بدن، همراهی با امیرمومنانؑ برای ایشان امکان نداشت.

۵. پیش‌تر اشاره شد که *بریدةبن حصیب اسلمی* پس از بازگشت سپاه *اسامه*، به میان قومش رفت و اعلام کرد که تا وقتی حضرت علیؑ بیعت نکند من بیعت نخواهم کرد. قوم او نیز گفتند: تا وقتی *بریده* بیعت نکند، ما بیعت نخواهیم کرد (سید مرتضی، ۱٤۱۰ق، ج۳ ص۲٤۳). این گزارش حکایت از آن دارد که تا زمان بازگشت سپاه *اسامه*، هنوز گروه حاکم موفق به اخذ بیعت از امیرالمؤمنینؑ نشده بودند، نتیجه آنکه تا زمان بازگشت سپاه *اسامه*، هنوز هجوم به خانهٔ فاطمه زهراؑ رخ نداده است، و اصلاً می‌توان گفت: همین اعلام مخالفت *بریده* و قومش یکی از عوامل تصمیم غاصبان خلافت به هجوم و یکسره کردن مسئله مخالفت حضرت علیؑ بوده است.

٦. در روایت صاحب مصباح‌الانوار از امام باقرؑ آمده است: بیماری حضرت فاطمهؑ ۵۰ شب پس از وفات رسول خداﷺ آغاز شده است (مجلسی، ۱٤۰۳ق، ج٤۳ ص۲۰۱ به نقل از: مصباح‌الانوار). در دیگر روایت این کتاب، به نقل از امام باقرؑ آمده است: حضرت فاطمهؑ ٦۰ روز پس از وفات رسول خداﷺ بیمار شدند و سپس بیماری ایشان شدت گرفت. برخی از محققان برای جمع میان این دو روایت، آغاز بیماری حضرت فاطمهؑ را ۵۰ روز پس از رحلت رسول خداﷺ و شدت‌گیری بیماری ایشان را ۱۰ روز پس از آغازِ آن دانسته‌اند (یوسفی غروی، ۱٤۱۷ق، ج٤، ص۱٤۱). با توجه به اینکه به لحاظ تاریخی، برای بیماری حضرت فاطمهؑ هیچ سببی بجز

مصدومیت ناشی از هجوم به خانهٔ ایشان گزارش نشده است، می‌توان نتیجه گرفت: هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام ۵۰ روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده است.

ب. مدت بیماری و تاریخ شهادت

براساس آنچه گذشت، می‌توان چنین استظهار کرد که آغاز بیماریِ ناشی از مصدومیتِ حضرت فاطمه علیها السلام قریب ۵۰ روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، اما پرسش اینجاست که این بیماری چند روز طول کشید تا به شهادت آن حضرت منتهی شد؟ در اینجا، ناچاریم دربارهٔ روایات مربوط به تاریخ شهادت حضرت فاطمه علیها السلام داوری کنیم.

در تعداد زیادی از روایات، مدت حیاتِ حضرت فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۷۵ روز ذکر شده است (صفار قمی، ۱٤۰٤ق، ص۱۷٤؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج۱، ص۲٤۱ و ٤۵۸؛ ج۳، ص۲۲۸؛ ج٤، ص۵۶۱؛ مفید، ۱٤۱٤ق، ص۱۸۵؛ طبری، ۱٤۱۳ق، ص۱۳٤؛ ابن‌عبدالوهاب، ۱۳۶۹ق، ص٤۷؛ طبرسی، ۱٤۰۶ق، ص۲۲؛ قطب راوندی، ۱٤۰۹ق، ج۲، ص۵۲۶؛ ابن‌شهرآشوب، ۱۳۷۶ق، ج۳، ص۱۱۶؛ اربلی، بی‌تا، ج۳، ص۲۶۸؛ ج ۲، ص۷۷؛ طبری، ۱۳۸۶ق، ص۵۲؛ حلی، ۱٤۲٤ق، ص۵۸؛ خصیبی، ۱٤۱۱ق، ص۱۷۶؛ ابن‌بطریق، ۱٤۰۷ق، ص۳۹۰؛ شهید اول، ۱٤۱۹ق، ج۲، ص۶۲؛ طبرانی، ۱٤۱۵ق، ج۶، ص۳۲۸؛ همو، ۱٤۰٤ق، ج۳، ص۵۸؛ ابن‌عساکر، ۱٤۱۵ق، ج٤۲، ص۱۳۱؛ هیثمی، ۱٤۰۸ق، ج۹، ص۱۶۶)، بنابراین، با توجه به تاریخ رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله (۲۸ صفر یا ۲ ربیع‌الاول)، شهادتِ حضرت فاطمه علیها السلام در حدود نیمهٔ ماه جمادی‌الاولی رخ داده است.

دیدگاه دیگر برگرفته از روایت *طبری امامی* به نقل از امام صادق علیه السلام است که شهادت حضرت فاطمه علیها السلام را در سوم جمادی‌الثانیه دانسته است (طبری شیعی، ۱٤۱۳ق، ص۱۳٤). بجز این دو قول، اقوال غیرمشهوری نیز به چشم می‌خورد که قابل اعتنا نیست (ر.ک. رشاد، ۱۳۹۳، ج۱، ص۳٤۷)، اما در تأیید دیدگاه دوم می‌توان به این نکات اشاره کرد:

۱. آن‌گونه که برخی از عالمان شیعه از دیرباز احتمال داده‌اند، ممکن است کلمهٔ «خمسة و سبعین»، تصحیف شدهٔ کلمه «خمسة و تسعین» بوده باشد (همان، ص۳٤۸). مؤید این احتمال وجودِ موارد مشابه برای چنین تصحیفی، با توجه به کم‌دقتی‌ها در کتابت و نقطه‌گذاری است.

۲. بر اساس قول ۷۵ روز، تاریخ شهادت حضرت فاطمه علیها السلام نیمهٔ جمادی‌الاولی می‌شود، درحالیکه برای این تاریخ، هیچ روایتی از معصوم نرسیده و گویا صرفاً بر اساس محاسبهٔ ۷۵ روز پس از ۲۸ صفر،

تاریخ شهادت استخراج شده است. این در حالی است که بر دیدگاه مقابل (سوم جمادی‌الثانیه) در روایتِ *طبری امامی* از امام صادق علیه السلام تصریح شده است.

۳. بنا به استظهار برخی از محققان معاصر، روایت دالّ بر روشن بودن مشعل به هنگام تجهیز و دفن بدن حضرت فاطمه عليها السلام با روایت ۷۵ روز سازگار نیست؛ چراکه در صورت قبول قولِ ۷۵ روز، شهادت حضرت در شب‌های منتهی به نیمهٔ ماه جمادی‌الاولی رخ داده که به‌سبب مهتابی بودن آسمان و با توجه به مخفیانه بودن غسل و دفن حضرت فاطمه عليها السلام نیازی به روشن کردن مشعل نبوده است.

نتیجه آنکه بر اساسِ ترجیح قول دوم (سوم جمادی‌الثانیه)، اگر تاریخ رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ــ آن‌گونه که مشهور است ــ ۲۸ صفر باشد و در صورت کامل بودن هر چهار ماه (صفر، ربیع‌الاول، ربیع‌الثانی، جمادی‌الاولی)، مدت حیات حضرت فاطمه عليها السلام پس از پدر، ۹۵ روز بوده است. اما این ادعا با مشکلاتی مواجه است:

الف. استبعادِ تمام بودنِ چهار ماهِ متوالیِ قمری؛

ب. وجود روایات معتبر و قابل اعتنا دالّ بر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوم ربیع‌الاول که بر اساس این قول، فاصلهٔ میان رحلت نبوی صلی الله علیه و آله و شهادتِ فاطمی عليها السلام قریب سه ماه خواهد بود. بر اساس روایت کتاب ***تاریخ اهل‌البیت*** عليهم السلام، به نقل از امام رضا علیه السلام (کبار المحدثین، ۱٤۱۰ق، ص٦۸) و نقل *اربلی* از امام باقر علیه السلام (اربلی، بی‌تا، ج۱، ص۱۳) و نقل *طبری* از *ابی‌مخنف* (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۲، ص٤٤۲) و نقل *یعقوبی* (یعقوبی، بی‌تا، ج۲، ص۱۱۳)، تاریخ وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله دوم ربیع‌الاول بوده است.

ج. روایت *طبری* و *ابوالفرج اصفهانی* به نقل از امام باقر علیه السلام حاکی از مدت سه ماه به‌عنوان دورهٔ حیات حضرت فاطمه عليها السلام پس از پدر است (طبری، ۱۳۸۷ق، ج۲، ص٤۷٤؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۵ق، ص۳۱).

د. *ابن شهرآشوب* طول مدت بیماری حضرت فاطمه عليها السلام را ٤۰ روز دانسته (ابن‌شهرآشوب، ۱۳۷٦ق، ج۳، ص۱۳۷) و این تأییدی است برای دیدگاه دوم؛ چراکه با توجه به شواهدِ پیش‌گفته، آغاز بیماری حضرت فاطمه عليها السلام ۵۰ روز پس از رحلت نبوی صلی الله علیه و آله بوده است و جمع این مدت ۹۰ روز خواهد بود.

جمع‌بندی

در این مقاله، تلاش شد با بررسی و چینش شواهد تاریخی و روایی، به پاسخ درستی برای این

پرسش‌ها دست یابیم که هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام، مدت بیماری و در نهایت، شهادت آن حضرت در چه تاریخی رخ داده و ترتیب حوادثِ منجر به شهادت آن حضرت چگونه بوده است؟ وجود قراینی چند حکایت از آن دارد که هجوم به خانهٔ فاطمه زهراعليها‌السلام بر خلاف تصور رایج، بلافاصله پس از رحلت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله رخ نداده است. برای نمونه، گزارش‌های مربوط به حالات حضرت فاطمهعليها‌السلام پس از رحلت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، همچون زیارت مکرّرِ قبورِ شهدای احد، چگونگیِ آمدن به مسجد برای ایراد خطبه پس از غصب فدک، رفتن شبانه به در خانهٔ مهاجران و انصار، همه حکایت از سلامت آن حضرت در دهه‌های پس از رحلت پدر دارد. همچنین گزارش مربوط به بازگشت *بریدةبن حصیب اسلمی* (پس از همراهی با سپاه *اسامه*) و اعلامِ اینکه «تا وقتی علیعليه‌السلام بیعت نکند من بیعت نخواهم کرد» نیز حکایت از آن دارد که بیعت‌گیری از امام علیعليه‌السلام تا بازگشت سپاه *اسامه* به تأخیر افتاده است. اما بر فرضِ تأخیر هجوم، این واقعهٔ شوم در چه تاریخی رخ داده است؟ در این مقاله، با ارائهٔ مستنداتی، به این نتیجه رسیدیم که هجوم به خانه فاطمه زهراعليها‌السلام قریب ۵۰ روز پس از رحلت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داده و پس از آن، حضرت فاطمهعليها‌السلام به مدت ۴۰ روز در بستر بیماری بودند، تا آنکه سه ماه پس از رحلت پدرشان به شهادت رسیدند.

منابع

ابن ابی الحدید، عبدالحمیدبن هبة الله(۱۳۳۷)، شرح *نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.

ابن ابی‌شیبه، عبداللهبن محمد(۱٤۰۹ق)، *المصنف*، تحقیق سعید اللحام، بیروت، دارالفکر.

ابن اثیر، عز الدین(۱٤۰۹ق)، *اسدالغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، دارالفکر.

ابن جبر، زین الدین علی‌بن یوسف (۱٤۱۸ق)، *نهج الایمان*، تحقیق سید احمد حسینی، مشهد، مجتمع امام هادی.

ابن جوزی، أبو الفرج عبد الرحمن‌بن علی‌بن محمد (۱٤۱۲ق)، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ابن حاتم شامی، جمال‌الدین یوسف (۱٤۲۰ق)، *الدر النظیم*، قم، جامعه مدرسین.

ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، *فتح الباری*، بیروت، دار المعرفة.

ابن حزم اندلسی، علی‌بن احمد، بی‌تا، *المحلی*، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دار الفکر.

ابن سعد، محمد (۱۳۷٦ق)، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر و دار بیروت.

ابن سیدالناس، محمدبن محمد (۱٤۱٤ق)، *عیون الاثر*، بیروت، دار القلم.

ابن شهر آشوب، محمدبن علی (۱۳۷٦ق)، *مناقب آل ابی‌طالب*، تحقیق لجنة من اساتذة النجف الاشرف، نجف، مطبعة الحیدریه.

ـــــــ ، (۱٤۱۰ق)، *متشابه القرآن و مختلفة*، قم، بیدار.

ابن عساکر(۱٤۱۵ق)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.

ابن ندیم بغدادی، بی‌تا، *فهرست*، تحقیق رضا تجدد، بی‌جا، بی‌نا.

ابن هشام، عبدالملک(۱۳۵۵ق)، *السیرة النبویة*، تحقیق: مصطفی سقا و دیگران، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن‌بطریق، یحیی‌بن حسن اسدی حلی (۱٤۰۷ق)، *العمدة*، قم، موسسة النشر الاسلامی.

ابن‌خیاط، خلیفة(۱٤۱۵ق)، *تاریخ خلیفة*، بیروت، دارالکتب‌العلمیة.

ابن‌عبدالوهاب، حسین(۱۳٦۹ق)، *عیون‌المعجزات*، نجف، مطبعة الحیدریة.

ابن‌قتیبة دینوری، عبداللهبن مسلم (۱٤۱۰ق)، *الإمامة و السیاسة*،، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء.

ابن‌قدامة، عبداللهبن احمد[بی‌تا]، *المغنی*، بیروت، دارالکتاب العربی.

ابن‌کثیر، اسماعیل‌بن عمر(۱٤۰۷ق)، *البدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر.

ابن‌منظور(۱٤۱٦ق)، *لسان العرب*، تحقیق: محمد بن‌عبدالوهاب و محمدصادق العبیدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی و موسسة التاریخ العربی.

ابوالفرج اصفهانی، علی‌بن الحسین(۱۳۸۵ق)، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق کاظم مظفر، نجف، المکتبة الحیدریة.

احمدبن حنبل [بی‌تا]، *مسند احمد*، بیروت، دارصادر.

اربلی، علی‌بن عیسی[بی‌تا]، *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، بیروت، دارالاضواء.

آذرنوش، آذرتاش(۱۳۷۹)، *فرهنگ معاصر عربی– فارسی*، تهران، نشر نی.

بکری دمیاطی، ابوبکر(۱٤۱۸ق)، *اعانةالطالبین*، بیروت، دارالفکر.

بلاذری، احمدبن یحیی(۱٤۱۷ق)، *انساب‌الاشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.

تمیمی مغربی، نعمان‌بن محمد(۱٤۰۹ق)، *شرح‌الاخبار*، قم، جامعه مدرسین.

جاحظ، عمروبن بحر[بی‌تا]، *العثمانیة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، مصر، مکتبةالحافظ.

جوهری، احمدبن عبدالعزیز[بی‌تا]، *السقیفة و فدک*، تهران، مکتبة النینوی الحدیثة.

حاکم حسکانی، عبیدالله‌بن احمد(۱٤۱۱ق)، *شواهدالتنزیل لقواعد التفضیل*، تحقیق محمد باقر محمودی، تهران، وزارة الثقافة والإرشادالإسلامی.

حلی، حسن‌بن سلیمان(۱٤۲٤ق)، *المحتضر*، تحقیق سیدعلی اشرف، نجف، المکتبة الحیدریة.

حموی، یاقوت‌بن عبد الله(۱۹۹۵م)، *معجم‌البلدان*، چ دوم، بیروت، دارصادر.

خزاز قمی، علی‌بن محمد (۱٤۰۱ق)، ***کفایة الاثر***، تحقیق عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم، انتشارات بیدار.

خصیبی، حسین‌بن حمدان(۱٤۱۱ق)، *الهدایةالکبری*، چ چهارم، بیروت، مؤسسة البلاغ.

خطیب تبریزی[بی‌تا]، *الاکمال فی اسماء الرجال*، تعلیق: أبوأسدالله‌بن الحافظ محمد عبدالله الأنصاری، [بی‌جا]، مؤسسة اهل البیت.

دانشامهٔ فاطمی(۱۳۹۳)، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دیلمی، حسن‌بن محمد(۱۳۸۰ق)، *ارشادالقلوب*، تهران، کتابفروشی مصطفوی.

ذهبی، شمس الدین محمدبن احمد (۱٤۰۷ق)، *تاریخ‌الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی.

ذهبی، محمدبن احمد(۱٤۱۳ق)، *سیر اعلام النبلاء*، چ نهم، تحقیق شعیب الارنؤوط، بیروت، موسسة الرساله.

روایة کبار المحدثین والمؤرخین(۱٤۱۰ق)، *تاریخ اهل البیت*ﷺ، تحقیق سیدمحمدرضا حسینی، قم، موسسة آل‌البیتﷺ.

سبط‌ابن جوزی، عبدالرحمن(۱٤۱۵ق)، *تذکرة الخواص*، قم، شریف رضی.

سلیم‌بن قیس هلالی(۱٤۰۵ق)، *کتاب سلیم‌بن قیس*، قم، هادی.

سمهودی، علی‌بن احمد(۲۰۰٦م)، *وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

سهیلی، عبدالرحمن(۱٤۱۲ق)، *الروض الأنف فی شرح السیرة النبویة*، بیروت، دار احیاءالتراث العربی.

سیدبن طاووس(۱۳٦۳)، *سعدالسعود للنفوس منضود*، قم، شریف رضی.

سیدبن طاووس، علی‌بن موسی (۱٤۱۳ق)، *الیقین*، تحقیق: انصاری، [بی‌جا]، دارالکتاب (جزایری).

سیوطی، جلال‌الدین (۱٤۰٤ق)، *الدرالمنثور فی تفسیرالمأثور*، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.

شریف مرتضی، علی‌بن حسین(۱٤۱۰ق)، چ دوم، *الشافی فی الامامة*، قم، اسماعیلیان.

شهید اول، محمدبن جمال الدین مکی العاملی(۱٤۱۹ق)، *ذکری الشیعة فی أحکام الشریعة*، تحقیق موسسة آل‌البیتﷺ، قم، مؤسسة آل‌البیتﷺ.

شهیدی، سیدجعفر(۱۳٦۷)، *زندگانی فاطمه زهرا*ﷺ، تهران، دفترنشرفرهنگ اسلامی.